برگی از باد

ترجمه‌ای از Darkmatter2525



مترجم: عزیز غاز (تخلص)

پاییز 1402 خورشیدی

جان ماتر

آقای جان ماتر (John Matter) با نام اینترنتیِ Darkmatter2525 سال‌ها در زمینه‌ی نقدِ مذهب و باورهای بشری و به طور خاص دین مسیحیت ویدیوها و انیمیشن‌هایی را روی یوتیوب (YouTube) قرار می‌داده است. ایشان با ذهن واقع-گرایانه و منتقد خویش پرسش‌هایی اساسی در مورد باورهایِ رایج بشری طرح نمودند. از آنجا که مذهب پیوسته با اخلاقیات و تعاملات بشر مرتبط است آقای ماتر این موضوعات را هم در انیمیشن‌های خود بحث نموده‌اند. در ادامه ترجمه‌ی یکی از بهترین آثار ایشان را ارائه می‌دهم، باشد که علاقمندان سایر آثار ایشان را نیز مطالعه و **نقد** نمایند. این کتاب کاملا" رایگان

در اختیار فارسی‌زبانان و ایرانی‌ها قرار می‌گیرد. این کتاب به طور جزئی و یا کُلی رایگان است و نباید بابتش پولی پرداخت گردد. چنانچه سخنی از این نوشته را جایی بازگو می‌نمایید ذکر منبع فراموش نگردد.

انسان‌های باهوش هم به خدا معتقدند

همگان می‌گویند که در طول تاریخ بشر، انسان‌های باهوش فراوانی به خدا معتقد بوده‌اند[1]. این گفته در واقع حقیقت دارد.

بیایید این حقیقت را از طریق یک مثال مورد کنکاش قرار بدهیم. با آقای مارکوس آشنا شوید. مارکوس انسانی بسیار تیزهوش است. چنانچه مارکوس ادعایی مسخره را از منبعی گمنام بشنود فورا" آن را باور نمی-نماید و بدون اتلاف وقت ادعای مسخره را رد می کند.

بعدتر در طی همان روز، مارکوس همان ادعای مسخره را از یک دوست صمیمی می‌شنود. علی‌رغمِ مسخره و جفنگ بودن ادعای مسخره، این بار

[1] فعلا" روی مؤمنان باهوش تمرکز می‌نماییم و از مؤمنان احمق صرف‌نظر می کنیم.

مارکوس به مرجع سخن اعتماد دارد بنابراین او این ادعا را فورا" رد نمی‌کند و شاید حتی باور نماید. ولی چون ادعای مسخره بی‌اساس است چندان دشوار نخواهد بود که مارکوس را به غیرواقعی بودنش قانع کنیم. توضیحِ غلط بودن ادعای مسخره به مارکوس کار چندان سختی نیست چون مارکوس مردی باهوش است.

حال بیایید مفروضات را تغییر دهیم. بیایید فرض کنیم این ادعای مسخره را پدرومادر مارکوس باور داشته‌اند و از زمان تولد آن را به عنوان حقیقت به مارکوس پذیرانده باشند و او را با این عقیده پرورش داده باشند. در این صورت ثابت کردنِ غیرواقعی بودنِ ادعای مسخره بسیار دشوارتر از بخش قبل خواهد بود چون

ادعای مسخره توسط پدرومادرش به او آموزش داده شده است و در تمام طول کودکی‌اش توسط والدینش بر آن تایید و تاکید شده است. این را هم در نظر داشته باشید که به طور غریزی کودکان بیشترین اعتماد را به والدین‌شان دارند حتی اگر والدین بی‌سواد باشند یا بی علاقه به حقیقت.

بیایید مفروضات جدیدی به بحث اضافی کنیم. بگذارید فرض کنیم که نه تنها مارکوس از کودکی با اعتقاد به ادعای مسخره بزرگ شده است بلکه همه‌ی مردمِ جامعه‌ای که خانواده‌ی مارکوس جزئی از آن است نیز با عقیده به همین ادعای مسخره بزرگ شده-اند. در این حالت اعتقاد مارکوس به ادعای مسخره، علاوه بر خانواده‌اش، توسط افراد جامعه‌ی اطرافش نیز

تقویت می‌گردد از جمله همسرش. عقیده به ادعای مسخره هنجار جامعه تلقی می‌گردد و هر چیزی که با آن همخوانی نداشته باشد بیگانه و غلط به نظر می‌آید. در چنین شرایطی قانع کردن مارکوس به پوچ بودنِ ادعای مسخره حتی از قبل هم دشوارتر خواهد بود.

بیایید باز هم مفروضات جدیدی به این بحث بیفزاییم. این بار گذشتِ چندین قرن را به اثرگذاری اعتقاد به ادعای مسخره در جامعه اضافی می‌کنیم. ادعای مسخره چندین نسل است که عقیده‌ی عمومی جامعه-ی حول مارکوس گشته است. اعتقاد به ادعای مسخره باعث گسترش رسوم دوست‌داشتنی در جامعه شده است. رسومی که به مردم جامعه، شادی پایداری اُنس و آسودگی می‌بخشند. اجرای این رسوم باعث ایجاد

موسسات و تشکیلات در جامعه می‌گردد. تشریفاتِ ادعای مسخره همچون بهمنی در کوهستان زمان پیش رفته و بزرگ و بزرگتر گشته است. رسوم و تشکیلات مربوطه‌اش قطورتر و مفصل‌تر شده‌اند. پس از قرن‌ها گسترش، حال دیگر تعطیلات و مناسبت‌های ویژه‌ای وجود دارد که جنبه‌های مختلف ادعای مسخره را جشن می‌گیرند[۲]. ساختمان‌هایی غول‌پیکر توسط مؤمنان به اعتقاد مسخره ساخته شده‌اند تا مناسک منتسب به ادعای مسخره را در آن برگزار نمایند[۳]. این تشکیلات شامل مشاغل مربوط به انجام مناسک، سلسله مراتب‌ها و یونیفرم‌های ویژه‌ی ایشان می‌باشد[۴].

[2] مثلا" روز عید ادعای مسخره، روز تولد پیغمبر ادعای مسخره

[3] مثلا" مسجد کلیسا کنیسه معبد

[4] مثلا" راهب کشیش آخوند مفتی آیت‌الله امام خاخام حاجی کاهن

انواع و اقسام آثار هنری از اعتقاد به ادعای مسخره الهام گرفته می‌شود و فرهنگ خاص خود را شکل می‌دهد. طبیعتا" تشکیلات و موسسات وابسته به یک سیستم اعتقادی، طرفداران خود را حول آن اعتقاد جمع می کند و گروه گرایی میان اعضایش شدت می-یابد. مردمی که به ادعای مسخره عقیده دارند حول تشکیلات و موسسات مرتبطش گردهم می‌آیند و گروه مختص خویش را تشکیل می‌هند. گروهِ معتقدان به ادعای مسخره، رویه‌های سیاسی کشور را از کوچکترین تا بزرگترین بخش‌های دولت تحت تاثیر قرار می‌دهد و معتقدانش در تمام ساختارهای قدرت، سیاست‌های منطبق یا هم‌راستا با ادعای مسخره را پشتیبانی می کنند.

این گروه‌گرایی چنان شدت می‌یابد که معتقدان به ادعای مسخره هرکس به ادعای مسخره بی‌عقیده باشد را ننگین و نامقبول اعلام می‌کنند، هرچند آن فرد یک دوست یا عضو خانواده باشد. به طور تاریخی یا حتی امروزه در برخی نقاط جهان، بی‌اعتقادان را شکنجه و اعدام می‌کنند[۵].

در چنین شرایطی که بیان کردیم در نظر مردم جامعه نه تنها ادعای مسخره به وضوح واقعی به نظر می‌رسد بلکه حقیقت به وضوح غیرواقعی و مسخره می‌گردد. در چنین جامعه‌ای، قانع نمودن مارکوس به تهی بودن ادعای مسخره کاری عبث خواهد بود چون هرکس

5 اعدام یوسف مهرداد و صدرالله فاضلی زارع 1402 شمسی

که حقیقت را بگوید مسخره جلوه می‌کند و عجیب و منحرف و حتی اهریمنی می‌نماید.

بیایید مفروضات بحث‌مان را برای آخرین بار تکمیل کنیم. فرض کنید ادعای مسخره همراه یک پیش-گویی ارائه می‌گردد. مثلا" پیش‌گویی می‌گوید که عقیده به ادعای مسخره باعث رستگاری نهایی می-گردد و عدم عقیده به آن به خُسران ابدی منتهی می-گردد. حال مارکوس نه تنها انگیزه‌ی فراوان دارد که به ادعای مسخره عقیده داشته باشد، آنچه از کودکی در مغزش فرو کرده‌اند، بلکه او حالا انگیزه‌ی فراوانی برای گسترش این عقیده به دیگران را خواهد داشت چون می‌خواهد بی‌اعتقادان را از خسران ابدی نجات دهد. به این طریق، با استفاده از خوش قلبی مارکوس،

ادعای مسخره تکثیر می‌شود و اصرار مارکوس بر آن باعث می‌شود که اعتقاد به ادعای مسخره یک نیاز حیاتی جلوه نماید.

در صورتِ وجود همه‌ی مفروضات فوق، تقریبا" محال خواهد بود که مارکوس بتواند ادعای مسخره را به طور منطقی بسنجد و بفهمد که پوچ و بی‌معنی است، اگرچه مارکوس فردی باهوش می‌باشد.

نکته‌ی جالب در مورد چیزهای حقیقی این است که موجود و واقعی باقی می‌مانند اگرچه شما از کودکی با عقیده به وجودشان بزرگ نشده باشید. حقیقت هیچ‌گونه نیازی به تلقین فشارجامعه رسوم تشکیلات مناسک تبلیغات حکومتی فرافکنی تهدید گروه‌گرایی انگیزش یا تنبیه ندارد. لیکن ادعای مسخره بدون

کمک این جور چیزها از خاطره‌ها ناپدید می‌گردد و هرگز باز نخواهد گشت[6]. حقیقت همیشه واقعی می-ماند و می‌توان آن را هر زمانی کشف کرد هرچند هیچ‌کس آن را بیان نکند یا به گسترش آن کمک نکند. حقیقت هرگز به تیغه شمشیر گلوله تفنگ انفجار بمب یا آموزش والدین برای باقی ماندن نیاز نداشته و ندارد.

شاید یک روزی مارکوس از خودش بپرسد: "چرا ادعای مسخره این همه کلک‌های کثیف برای باورپذیر شدنش نیاز دارد؟"

ادعای مسخره = ادعاهای ادیان و مذاهب

6 درست مانند آمون ایزیس ایشتار مردوک آفرودیت زئوس ونوس میترا و ...